قصه یک فرش

خمسه کجوری، آرزو

یک فرش باید در اصفهان بافته شود تا در روز برگزاری‏ یکی از جشنهای ملی ژاپن به نمایش گذاشته شود.طرح این‏ فرش از هنرمندان ژاپنی و بافت آن به عهده ایرانی‏هاست یک‏ زن و مرد جوان ژاپنی بر آنند تا زودتر این آرزو برآورده شود و پی‏گیر آن هستند.زن بر اثر تصادف می‏میرد.شوهر زن و دخترش ساکورا به ایران می‏آیند تا فرش بافته‏شده را تحویل‏ بگیرند.دختر افسرده است و هنوز در بهت و اندوه مرگ مادر است.پدرش به زودی می‏فهمد که هنوز فرش بافته نشده و زمانی تا برگزاری جشن باقی نمانده.او می‏خواهد به نشانه قهر برگردد به ژاپن اما دوستان ایرانی او دست به دست هم می‏دهند و قول می‏دهند طی 20 روز فرش را تحویل بدهند.

بالاخره با تلاش فراوان این گروه فرش بافته می‏شود و به‏ جشن می‏رسد.در این حین،ساکورا روحیه از دست رفته‏اش را باز می‏یابد و پسر کالسکه‏ران عاشق او می‏شود.در فرش باد با یک داستان خطی ساده روبرو هستیم.حتی می‏توان گفت آن‏ نقطه اوج و فرود داستانی را هم در آن نداریم.به عبارتی داستان‏ گرهی ندارد در عین حال که دو گره زیبا دارد گره‏هایی که دختر و پسر عاشق به تن قالی می‏زنند.

قرار است این داستان یک داستان تبلیغاتی باشد که‏ سفارشی بودن آن خیلی روست.شخصیتهای هم قد داستان‏ بیشتر منبر می‏روند،خودشان نیستند.

غیراز این‏که حتی خصوصیات منفی ایرانیها خیلی‏ درشت می‏شود و از نگاه مخاطب ایرانی دیده نمی‏شود بلکه این‏ خصوصیات از نگاه یک مخاطب خارجی و شاید بیشتر از نوع‏ غربی دیده می‏شود.چنان‏که دروغ و ریا جزء لاینفک آدمهای‏ داستان است.

داستان فرش باد بیشتر تصویری است.تصویرهایی بدیع‏ و زیبا مثل تصویری که فریبا،ساکورا را می‏بوسد و پسرک گریه‏ می‏کند.یا وقتی ساکورا و عاشقش،رازشان را به اسب کالسکه‏ می‏گویند.این ناهمزبانی،اما همدلی این عاشق و معشوق‏ کوچک از ظرائف داستان است.

داستان فیلم وحدت موضوع ندارد گاهی هدف مهم‏تر از بهانه رسیدن به آن می‏شود و گاهی بالعکس.

شخصیتها تقریباهم قد هستند گویی کارگردان می‏خواهد درونیات همه شخصیتها را بیرون بریزد درحالی که نقشهایشان‏ نزدیک به هم نیست.قرار است همه آداب و رسوم و فرهنگ‏ ایرانیها به نمایش درآید و این اثر را خیلی شلوغ می‏کند.

پیرایه‏های تبلیغاتی فیلم کاملا از داستان فیلم بیرون‏ می‏زند.شخصیتها غیراز دختر ژاپنی و پسر ایرانی کمترین کنش‏ و واکنش را نسبت به هم دارند.یعنی آنقدر با تعدد شخصیتهای‏ هم اندازه روبرو هستیم که مهلت رویارویی و برخورد با یکدیگر را پیدا نمی‏کنند.

آدمها در سطح می‏مانند لایه‏های درونی آنها دیده‏ نمی‏شود.

حوادثی که طی بافته شدن فرش پیش می‏آید بستر واقعی‏ ندارد بیشتر براساس تصادف است و این طرح داستان فیلم‏ را ضعیف می‏کند.برای مثال علت بافته نشدن فرش مشخص‏ نیست یا گم شدن دختر ژاپنی،طریقه آشنایی میزبان و مهمان‏ ژاپنی‏اش،خلاصه این‏که قرار است خیلی چیزها در این‏ داستان فرش باد بیشتر تصویری است. تصویرهایی بدیع و زیبا.مثل تصویری‏ که فریبا،ساکورا را می‏بوسد و پسر گریه می‏کند،یا وقتی ساکورا و عاشقش، رازشان را به اسب کالسکه می‏گویند.این‏ نا همزبانی،اما همدلی این عاشق و معشوق‏ چکوچک،از ظرایف داستان است.

داستان گفته شود انگار این تنها فرصت کارگردان است.

صحنه گرداندن نخها در شهر برای خشک کردنشان از دیگر جاذبه‏های تصویری داستان است.

تحول آدمهای داستان فقط در مورد ساکورا قابل پذیرش‏ است.

رنگ،حرف اول داستان فرش باد است و نمایش یک‏ عشق پاک نوجوانانه جسارتی است که رنگی دیگر به داستان‏ داده است.

عشقی که اصلا به پایان آن نمی‏اندیشیم اصلا رسیدن یا نرسیدن این دو به هم مهم نیست فقط آن حسی که رد و بدل‏ می‏شود و نقشش بر قالی دلهایشان می‏ماند مهم است.